

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شیطان و جن در قرآن و روایات

جلسه هشتم - ۸۸/۹/۳

۴-۳) مقایسه ی جن با انس

۴-۳-۱) برتری ذاتی انسان بر ملائکه و جنیان

در این بحث به عظمت انسان واقف خواهیم شد. اگر انسان به این عظمت پی ببرد، شیطان که بزرگترین مانع سر راه اوست، نمی تواند سدّی جدّی برای رسیدن به خداوند باشد.

در مباحث گذشته تاکید شد جنیان از نظر قوای جسمی قوی تر از انسان هستند. بدنی ظریف دارند که به راحتی می توانند از جایی به جایی دیگر جابجا شوند.

ولی از نظر روحی وضعیت به گونه ای دیگر است. انسان از نظر روحی و معنوی از جن قوی تر است. خداوند، آسمان ها و زمین و هر آنچه در آن است را مسخر انسان قرار داده است.

اگر بدترین و زیرک ترین جنیان را با برترین انسان که انسان کامل است و تمام قدرت و توان در تمامی زمینه ها در او به فعلیت رسیده است، مقایسه کنیم، به قدرت برتر انسان پی خواهیم برد. انسان اگر قدرتش را به فعلیت برساند، میتواند جن ها را مهار کرده و به خدمت بگیرد.

برای تبیین بحث به آیات ۳۰ تا ۳۴ سوره ی بقره که از محکّمات قرآن و محور عرفان اسلامی در مورد انسان کامل می باشد، اشاره خواهیم کرد:

سوره ی بقره - آیه ی ۳۰:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَأِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...»

به یاد بیاور آن هنگام که خداوند به تمامی ملائکه گفت: من می خواهم خلیفه و جانشینی برای خودم بیافرینم در زمین.

در کلمه ی «الملائكة» «ال» که در لغت عرب، افاده ی عموم می کند، بر سر کلمه «ملائکه» که خود

جمع «ملک» می باشد، آمده است. این حالت را جمع «جمع محلّای به ال» می گویند. یعنی تمام ملائکه.

بنابراین خطاب این آیه تمامی ملائکه می باشند و برخی دیدگاهها که خواسته اند ملائکه را به گروه هایی تقسیم و فقط برخی از آنها را در مورد خطاب خداوند در این آیه دانسته اند، مردود می باشد. عبارت «خلیفة» در این آیه، کلمه ی کلیدی بحث می باشد.

اگر «فی الارض خلیفة» را به صورت «خلیفة ی خداوند در کره ی زمین» ترجمه کنیم، اشتباه است. این جانشینی، خلافت علی الاطلاق خداوند است، یعنی فقط خداوند از این خلیفه بالاتر است و تمامی موجودات دیگر، همه و همه از او پایین تر هستند.

و این جانشینی در تمام آسمان ها و زمین حاکم است، نه فقط در زمین. «فی الارض» فقط اشاره به جنس زمینی و خاکی این جانشین و محل زندگی زمینی اوست. این خلیفه، هم بدن مادی دارد و هم علایق مادی و دارای زندگی مادی است و همین ویژگی، قابلیت خلافت را در او ایجاد کرده است. البته همین زمینی بودن او موجب اعتراض ملائکه شد:

«... قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ...»

ملائکه گفتند آیا کسی را می خواهی خلیفه قرار دهی که در زمین فساد می کند و خونریزی به راه می اندازد، در حالی که ما همواره تسبیح تو را می گوئیم و تو را تقدیس می کنیم.

البته اعتراض ملائکه، اعتراض واقعی نبود، بلکه به نظر علامه طباطبایی^(د) ملائکه «استفسار» کردند، یعنی تقاضای تفسیر و توضیح بیشتری کردند. و علت این استفسار هم بنابر آیات بعدی و نیز روایاتی که از ائمه علیهم السلام در این رابطه رسیده است، جهل آنها بود. ملائکه تصور می کردند موجودی که می خواهد خلیفه ی خداوند و از همه ی موجودات دیگر برتر باشد الزاماً باید موجودی مجرد و نورانی باشد.

ملائکه نمی توانستند درک کنند چگونه موجودی هم می تواند فی الارضی» باشد و هم خلیفه ی خداوند.

یکی از آیاتی که علامه طباطبایی^(د) به آن استشهاد می کند برای عدم ارتکاب هیچگونه خطا و اشتباه و یا ترک اولی از سوی حضرت آدم^(ع) در داستان هبوط او بر زمین، همین آیه است. خلقت حضرت آدم^(ع) از همان ابتدا برای زمین بوده است، لذا او نه تنها هیچ گونه اشتباهی مرتکب نشده، بلکه مطابق خواست خداوند عمل کرده است. حضرت آدم^(ع) باید به زمین می آمد تا خلیفة الله شود.

لذا بزرگانی مثل ملاصدرا و علامه طباطبایی^(د) نهی خداوند در سوره ی بقره - آیه ۳۵ که می فرماید:

«وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»

را نهی ارشادی یا نهی تحریمی می دانند.

خداوند خطاب به آدم^(ع) گفت تو و همسرت در بهشت ساکن باشید و از هر چه که می خواهید بخورید ولی به این درخت نزدیک نشوید.

«شجره» که در آیات قرآن ذکر شده و آن را گندم، سیب، حنزل و ... معرفی کرده اند، تمثّل و مظهر مادّیت است.

از ابتدا هم قرار بر این بود که آدم دارای جنبه ی مادی باشد، به زمین هبوط کند و به این ترتیب خلیفه الله شود. و چون خداوند ذات آدم را می شناخت و می دانست که انسان «حریصٌ علی ما مُنِع» است و به هر چیز که منع شود، بیشتر حریص می شود، او را از خوردن میوه، منع کرد. این منع، نهی تحریمی بود، یعنی آدم را منع کرد تا بیشتر حریص شود و حتماً میوه را بخورد و با داشتن جنبه ی مادی به زمین هبوط کند.

لذا آدم^(ع) نه تنها اشتباه و خطا نکرد، بلکه دقیقاً مطابق با خواست خداوند عمل کرد. و از ابتدا هم خداوند، آدم را برای زمین آفریده بود.

یهودی ها، مسیحی ها، هندوها و حتی اغلب مسلمانان چنین برداشتی را از داستان هبوط آدم^(ع) به زمین ندارند، در حالی که چنین تفسیری مطابق آیات و روایات است.

هندو و مسیحیت قائل به اشتباه آدم هستند و انسان را به طرق مختلف مکلف به جبران آن اشتباه می دانند. مثلاً هندوها زجر کشیدن روح در قالب بدن در زندگی دنیوی را تاوان اشتباه آدم^(ع) می دانند.

در حالی که مفسّرین و عرفای بزرگ ما این عقیده را مردود می دانند. خواجه عبدالله انصاری^(ره) می گوید: از بلند همتی آدم بود که تن به خوردن میوه ی ممنوعه داد تا در عالم ماده بیفتد و با غلبه بر مادّیات به کمالات معنوی برسد.

جهل ملائکه موجب شد اینگونه از خداوند طلب توضیح کنند:

«... قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ..»

« يَسْفِكُ الدِّمَاءَ » ذکر خاص بعد از عام و نمونه ای از فساد اهل زمین می باشد.

ملائکه از کجا فهمیدند که این انسان، اهل فساد و خونریزی است؟

دو نظریه وجود دارد:

* یک عده می گویند ملائکه از همان عبارت « فی الارض » این را فهمیدند. یعنی زندگی زمینی که یک

زندگی اجتماعی و همراه تعاملات و تعارضات مختلف است، همراه خود فساد و خونریزی را خواهد داشت.

* برخی دیگر بر این عقیده اند طبق روایاتی که قبلاً هم اشاره شد قبل از این انسان که طول عمر حدود

۶ تا ۸ هزار سال دارد، انسان های دیگری تحت عنوان « نسناس » که شبیه این انسان ولی دارای قدرت عقل و

کمال معنوی کمتر بوده اند و نیز جنیان در روی زمین می زیسته اند و ملائکه فساد و خونریزی آنها را قبل از

این دیده بودند.

نکته‌ای که در این آیه بر برتری مقام معنوی انسان بر جنیان دلالت می کند، این است که قبل از خلقت

آدم، جنیان در روی زمین زندگی می کردند. با این وجود خداوند می فرماید می خواهم موجودی بیافرینم که

خلیفه ی من باشد. بنابراین جنیان قابلیت خلافت را ندارند و این انسان است که از جهت معنوی برتر بوده و

این شایستگی را بالقوه دارد.

خلافت در اینجا معنی گسترده ای دارد. خلافت انسان به معنای جانشینی و متولّی شدن برخی امور

نیست، بلکه همان آیینگی حضرت حق می باشد. خلافت انسان کامل یعنی هر چه خدا دارد، با این اصل که از

خود چیزی ندارد و همه چیزی که دارد از آن خداوند است.

و این مقامی است که فقط انسان داراست. ملائکه خودشان را از همه ی موجودات برتر، پاک تر، منزّه و

مقدس می دانستند، زیرا آلوده به هیچ گناهی نبودند، لذا برایشان جای سؤال بود، چگونه انسان زمینی که دارای

تعلّقات دنیوی است می تواند جانشین و خلیفه ی خداوند باشد.

خداوند در پاسخ ملائکه فرمود: « إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ » من چیزهایی می دانم که شما نمی دانید.

آن علمی که آدم دارا بود و ملائکه از آن بی بهره بودند «اسماء الهی» می باشد.

سورهی بقره - آیه ۳۱:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»

خداوند تمامی اسماء و کمالات خویش را به آدم تعلیم داد. (البته این تعلیم، آموزش ذهنی نیست، بلکه علم حضوری است که در وجود انسان به ودیعه گذاشته شده است.) سپس این حقایق را به ملائکه عرضه کرد و به آنها گفت اگر راست می گوئید این کمالات را بروز دهید.

ملائکه در پاسخ گفتند:

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ(۳۲)»

خدایا تو پاک و منزّه هستی، و ما جز آنچه تو به ما آموخته ای علم دیگری نداریم. تو آگاه و حکیم هستی.

سپس خداوند رو به آدم کرده و از او می خواهد که حقایق را برای ملائکه نمایان سازد:

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ(۳۲)»

خداوند به آدم گفت تو ملائکه را از اسماء الهی آگاه کن. و هنگامی که آنها را به اسماء الهی آگاه کرد، خداوند فرمود آیا به شما نگفتم که من به غیب آسمان ها و زمین آگاه هستم و به آنچه شما آشکار می کنید و یا پنهان نگه می دارید آگاه هستم.

نکات مهمی در این آیه وجود دارد که در خور توجه می باشد:

* خداوند مستقیماً پاسخ ملائکه را نداد، بلکه توجیه آنها به آدم واگذار شد. این امر از سویی دلیل بر

ظرفیت پایین ملائکه و از سوی دیگر علو کمالات معنوی آدم می باشد.

* ملائکه پس از این علم بر انسان سجده کردند. سجده بر آدم یعنی اطاعت محض و به این ترتیب ملائکه به طور کامل در اختیار انسان کامل در آمدند.

«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (۳۴)»

ملائکه با توجه به جنبه ی روحی و معنوی انسان کامل و برخوردارى از اسماء الهی، بر او سجده کردند، ولی ابلیس فقط به جنبه ی مادی انسان توجه و خود را برتر از او دید، لذا از فرمان خداوند سرپیچی کرده و بر آدم سجده نکرد. عدم سجده بر آدم به معنای دشمنیو عناد با او می باشد، در حالی که ابلیس به مقام خلیفه اللهی انسان و برتری او بر ملائک واقف بود. ابلیس حرف خدا را فهمید ولی اطاعت نکرد.

ایراد ابلیس به جسم جاگیر انسان بود، در حالی که همین جسم هنگامی که در اختیار روح قرار بگیرد می تواند زمان و زمین را سیر کند، انسان می تواند روح خود را از بدن خلع کرده و نه تنها در زمین بلکه در عوالم معنوی نیز سیر داشته باشد.

بنابراین انسان موجودی است که بر ملائکه، جنیان و تمامی موجودات دیگر برتری دارد.

این برتری اشاره به مقام انسان کامل و یا به عبارت دیگر مقام محمدی می باشد.

بهترین توضیح در این مورد را از کلامی از امام رضا علیه السلام که در توحید صدوق آمده است، میتوان بیان کرد.

عمران صابعی از امام رضا علیه السلام در مورد نسبت بین موجودات و خداوند سوال می کند و حضرت توضیحاتی می فرماید. عمران صابئی خواستار توضیح بیشتر و بیشتر موضوع می شود تا اینکه امام^(ع) از مثال آینه برای تبیین این رابطه و نسبت استفاده می کنند.

اغلب عرفای بزرگ هم از این تمثیل استفاده کرده اند و شاید بتوان آن را کاملترین الگو برای تبیین رابطه و نسبت بین انسان و خداوند دانست انسان کامل آینه ی تجلی کامل و اتمّ خداوند می باشد. مقام محمدی^(ص) تعبیر دیگری از مقام انسان کامل می باشد.

در دعایی که در توقیع شریف امام زمان علیه السلام و در اعمال ماه رجب آمده است، به این موضوع کاملاً اشاره شده است. در این دعا در توصیف ائمه علیهم السلام (ولایة أمرک) گاهی می فرماید: « لافرق بینک و بینها» هیچ فرقی بین خدا و ائمه نیست. و سپس می فرماید: «إِلَّا إِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ خَلْقُكَ» جز اینکه اینها بندگان و آفریده‌ی تو هستند. یعنی همه چیز دارند ولی چیزی از خودشان ندارند.

در روایات ما آمده هنگامی که خداوند انسان را آفرید به او گفت: روی به من کن، سپس به او گفت: من کیستم؟ انسان چون نورانیت خدا را که در آینه وجود او افتاده بوده دید، گفت: تو بگو که من کیستم؟ انسان به خودش نگاه کرد و دید هر چه خداوند دارد او هم دارد. لذا پاسخ داد تو بگو من کیستم؛ لذا خداوند به او خطاب کرد: « ادبر» یعنی رو برگردان. آنگاه از او پرسید: من کیستم، در اینجا انسان دید از خودش چیزی ندارد و هر چه بوده تجلی اسماء و صفات حضرت حق بوده، لذا گفت: «أنت الرب الجلیل، و أنا العبد الذلیل» تو پروردگار بزرگی و من بندهای ذلیل بیش نیستم.

از این منظر است که می گویند: ما عدم هایی هستیم، هستی نما.

هستی متعلق به خداست و ما عدم هستیم. او ظاهر است و ما مظهر.

بنابراین، کسی که به مقام محمدی رسیده مظهر کامل و اتمّ خداوند است و پیامبر اکرم (ص) و ائمه معصومین (ع) دارای مقام محمدی بوده اند. اگر پیامبران دیگر را بخواهیم با پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) مقایسه کنیم، باید بگوییم آنها مثال آینه های کوچکی هستند که فقط برخی از اسماء و صفات الهی در آن متجلی می شود. (بلا تشبیه و به فرض مثل آینهی کوچکی که فقط قسمتی از دست، پا و یا بدن انسان میتواند در آن بیفتد). مثلاً حضرت عیسی (ع) مظهر روح الهی، حضرت موسی (ع) مظهر تکلیم و یا حضرت ابراهیم (ع) مظهر محبت و مُهَمِّمِیَّتِ خداوند هستند. ولی در حضرت محمد (ص) و ائمه (ع) تمامی اسماء و صفات الهی به طور کامل متجلی شده است.

نکته دیگر این است که از نظر مقام هیچ تفاوتی بین ائمه علیهم السلام نیست و هیچ یک از نظر مقام بر دیگری برتری ندارد. تفاوت بین ائمه علیهم السلام در خصیصه می باشد نه در مقام. به این معنا که در مقام

بطول و دارا بودن کمال یکسان هستند، ولی در مقام ظهور متفاوت بوده اند و شرایط زمان و مکان موجب تفاوت در خصایص و رفتارهای ائمه علیهم السلام شده که مربوط به زندگی ظاهری آنهاست. هر کس میان ائمه علیهم السلام از نظر مقام و کمالات باطنی و درونی تفاوت قائل باشد، بر خلاف عقاید شیعه می باشد. بنابراین انسان کامل دارای مقام بسیار بالاست و هیچگاه دیگر موجودات و جنیان قابلیت دستیابی به این مقام را ندارند. حتی به یقین نمی توان گفت جنیان از بین خودشان دارای رسول و نبی هستند، چه رسد به مقام محمدی. البته بنابر آیات قرآن جنیان در بین خودشان مندر داشته اند که وظیفهی انذار آنها را بر عهده دارد، ولی رسول و نبی مشخص نیست.

این مقام و کمالات در تمامی انسان ها به صورت بالقوه وجود دارد. مثل هسته‌ی خرما که بالقوه میتواند درخت خرما باشد، ولی تا هنگامی که سنگ سیاه باشیم، هیچ چیز در ما منعکس و متجلی نخواهد شد، ولی ما هم اگر آینه ای زنگار گرفته‌ی وجودمان را پاک کرده و صیقل دهیم، نور الهی در آن متجلی خواهد شد و «عَلَّم آدم الاسماء کلَّها» اشاره به همین تجلی خداوند در انسان کامل است و ملائکه وقتی این موضوع را فهمیدند، در مقابل آدم کرنش و سر تعظیم فرود آوردند.

نتیجه می گیریم که مقام انسان از تمامی موجودات از جمله ملائکه و جنیان برتر می باشد.